

## « جلسه سوم: امویان با کینه از اسلام و همه مسلمانان به غرب می‌گریزند »

### مروری بر جلسات قبل

در دو جلسه قبل سعی کردیم پدیده‌ای که در روایات اهل بیت (ع) تحت عنوان سفیانی مطرح شده است و با صراحت گفته شده است که امام زمان هنگامی که ظهور کنند با این جریان می‌جنگند را توضیح دهیم و گفتیم که امام جعفر صادق (ع) می‌فرمایند ما با بنی امیه بر سر خدا می‌جنگیم در حالی که به حسب ظاهر بنی امیه در شرق نقشی ندارند و بنی عباس روی کار است ولی می‌گویند با بنی امیه می‌جنگیم. در روایات معصومین از این قبیل حرف‌ها زیاد است منتها به آنها توجه نشده است که مصداق این فرمایشات معصومین چه جریانی است و چه اتفاقاتی در تاریخ رخ داده است؟ معصومین خیلی تلاش کردند تا متوجه شرایطمان باشیم.

در جلسه قبل روشن شد که آدمی در جامعه مکه به وجود آمد که درگیر اعتقاد دینی نبود ولو به صورت شرک آمیز. او اساساً دین را کنار گذاشته و سه اصل اصالت طبیعت، اصالت لذت و اصالت قدرت را برگزیده بود. پیش از اسلام نیز این تیپ آدمها وجود داشتند اما این تیپ آدم جدید اینجا به یک حزب تبدیل شد که مخفی نیز بود و قصد داشت با شعارهای اسلامی قدرت را در دست بگیرد و این کار را نیز انجام داد و یک امپراتوری تشکیل داد. اینها تحلیل نیست، عین تاریخ است که رخ داده است. الان نیز (این جریان) می‌خواهد با شعارهای دیگری قدرت را در دنیا در دست خودش نگهدارد مثل دموکراسی، حقوق بشر، حمایت از حقوق زنان. شعارها تغییر کرده ولی همچنان بحث بر سر نگهداشتن قدرت است.

### ۱. دلایل نابودی امویان در شرق

#### ۱/۱. فاجعه عاشورا و نفرت جامعه مسلمان از امویان

دلایل اصلی سقوط امویان در شرق این بود که فاجعه عاشورا یک افشاگری بزرگ علیه ماهیت جریان اموی بود، طوری که پس از این فاجعه، قدرت در داخل حزب اموی از شاخه سفیانی منتقل شد به شاخه مروانی. هر دو شاخه نیز مثل یکدیگر هستند و در ستیزش با اسلام هیچ فرقی با یکدیگر ندارند. در اعتقاد و فرهنگ و جهان بینی نیز تفاوتی ندارند اما بالاخره این اتفاق افتاد.

#### ۱/۲. تبدیل نظام خلافت به سلطنت

تبدیل نظام خلافت به سلطنت و الگوگیری از نظامهای سلطنتی در پارس و روم شرقی که معاویه تصریح میکند وقتی به او می‌گویند که پیشنهاد حضرت علی عادلانه است که می‌گوید بیا باهم به صورت جنگ تن به تن بجنگیم، پاسخ منفی داده و می‌گوید سربازان برای دفاع از پادشاهان هستند و پادشاهان خودشان تن به جنگ نمیدهند. این ادبیات معاویه در جنگ صفین است.

#### ۱/۳. ترویج ملی‌گرایی و قوم‌گرایی عربی

در درون جامعه اسلامی تبعیض‌های متفاوتی وجود داشت و کشتار وسیع آزادی خواهان و به تعبیر امروز انقلابی خواهان مسلمان که سادات و پیروانشان بودند از دیگر خصومت‌های ناعادلانه بود.

## ۲. انقلاب در انتظار

شاید اگر فاجعه عاشورا رخ نمیداد، انقلاب حضرت رسول در همان سده اول هجری به نتیجه میرسید. در جلسه قبل عرض کردم که ما در متن انقلابی زندگی میکنیم که با بعثت پیامبر آغاز شده ولی هنوز به نهایت خودش نرسیده. تصادفی نیست که اسم حضرت امام زمان، اسمی خاص است و تعداد یارانشان عددی مشخص آوری نگاه دارد و همه اشاره میکند به یک انقلاب ناتمامی که آغاز شده و روزی باید به فرجام نهایی خودش برسد. این انقلاب میتوانست در سده اول هجری به نتیجه برسد اما آن جنایت بزرگ رخداد و قطار تاریخ ریل عوض کرد. میتوانست در سده دوم هجری این انقلاب به نتیجه نهایی برسد اما همانطور که در جلسه قبل اشاره کردم این بار بنی عباس خیانت کردند. آن بار بنی امیه بعد از خیانتی که کردند، جنایت کرده و اهل بیت پیامبر را قتل عام کردند و به این وسیله جلوی حرکت تاریخ را گرفتند ولی موقعی که زمینه ای ایجاد شد که انقلاب مجدداً به یک نتیجه ای برسد، عباسیان خیانت کردند. این نشان میدهد که عقیده و اعتقاد جنبه قومی و عشیره ای و تبارشناسی ندارد. معیار حق و باطل این معیارهای ظاهری ای که تصور میکنیم نیست. بنی عباس از بنی هاشم هستند ولی خیانت میکنند. من کتابی دارم به نام امام هشتم و بازی بزرگ عباسیان که آماده چاپ شده است و آنجا نشان دادم بنی عباس به جای آنکه شاگردان مکتب امامت و مکتب اهل بیت باشند، شاگردان مکتب سلطنت اموی شدند و از آنها درس گرفتند و روش، سیاق و ملامک و معیارهای آنها را به کار گرفتند، فقط برای آنکه به همان دنیایی برسند که بنی امیه نیز رسیده بودند.

جامعه ای که در سال اول هجری داریم تا سال هشتم هجری، اکثریت مطلقش ایمان آوردند و براساس برخی معیارها حدود ۷۰ درصد هستند، بده عبدالله بن ابی هم در انصار بود ولی جزو همان ۳۰ درصدی است که منافقانه تظاهر میکنند به ایمان. این پرچمی که پیامبر بلند کردند، یکی از نتایجش پیدایش ظرف جغرافیایی تمدن اسلامی شد، اگر در سده دوم هجری این اتفاق افتاده بود و به رهبری یکی از معصومین (ع) انقلاب حضرت رسول به یک نقطه کاملاً پایدار و برگشت ناپذیر میرسید، چقدر بشریت جلو رفته بود؟

این منافاتی ندارد با اینکه ما به ۱۲ امام معتقدیم و عقیده داریم در زمان امام دوازدهم کل دنیا را اسلام میگیرد؛ این بدان معنا نیست که جبراً باید تاریخ در این مسیری که حرکت کرد، حرکت میکرد. میشد طور دیگری شود. میشد در زمان امام صادق (ع) انقلاب حضرت رسول در ظرف جغرافیایی تمدن اسلامی پیروز شود و بعد به تدریج در زمان امام موسی بن جعفر و امامان بعدی تا حضرت مهدی (عج) کل دنیا را بگیرد. این هم یک راهی بود دیگر! این هم یک گزینه ای بود! ولی این پیش نیامد و اینگونه شد که میبینیم چنین شده! بعد ببینید چقدر خون ریخته شد در تاریخ و چقدر حرکت تاریخ به تعویق افتاد!

## ۳. کین توزی امویان از اسلام و مسلمانان

حالا وارد شبه جزیره ایبری می شویم؛ میدانیم که بقایای امویان به شبه جزیره ایبری فرار کردند، این تحلیل نیست، متن تاریخ است. همچنین میدانیم که عباسیان در حق امویان بسیار جنایت کردند. علامه سیدجعفر مرتضی کتابی دارند که به زبان فارسی هم ترجمه شده تحت عنوان زندگانی سیاسی هشتمین امام، کتاب خیلی خوبی است. آنجا یک نقل قولی را از یکی از خلفای عباسی در آن کتاب آوردند که او با یکی از دختران مربوط به بنی امیه صحبت میکند و میگوید مگر شماها امام حسین را در کربلا چگونه نکشتید؟ ما هم شما را اینگونه کشتیم! میخواهد بگوید این به آن در! به نوعی احساس گناه خودش را تخفیف میدهد. عباسیان خیلی در حق بنی امیه جنایت کردند و نمیشود گفت چون در حق بنی امیه جنایت کردند پس جنایتشان پذیرفتنی است. سر پدر یک دختر بیچاره را ببری و در دامن دختر بیندازی! او چه گناهی کرده که در خانواده ای به دنیا آمده که تو دشمن آن هستی؟ حالا بقایای بنی امیه که به شبه جزیره ایبری رفته اند، انبانی از کینه را با خودشان به شبه جزیره ایبری بردند. با آن سابقه ای که آیین کین پروری در قبایل عرب داشته، مخصوصاً در قریش. میدانید که بعد از جنگ بدر ابوسفیان سلسله مقرراتی را در مکه قرار داد و گفت کسی حق ندارد در سوگ کشتگان بدر گریه کند، هنگامی که گریه کنید، خودتان را تخلیه میکنید اما لازم است کینه تان را در سینه نگهدارید و از این کینه به عنوان یک هربه استفاده کنید تا با این هربه به دشمنان حمله کنید. این متن تاریخ است. حتی زیرسایه رفتن، استحمام کردن، آمیزش با زنان را تحریم کرد و گفت تا موقعی که انتقام نگرفتیم نباید این کارها



درشک و نوآوری نگاه  
فصلنامه علمی-تخصصی

را بکنیم. نقل میکنند که پیرمردی دو پسرش در جنگ بدر کشته شده بودند و قانوناً حق گریه نداشت، شبی صدای گریه زنی را شنید و به غلامش گفت برو ببین اگر گریه آزاد شده من هم گریه کنم. غلام رفت و برگشت و گفت گریه آزاد نشده است، آن زن چون شترش را گم کرده است گریه میکند نه در سوگ کشتگان بدر. این مرد شعری سرود و گفت چطور است که زنی میتواند به خاطر شتری گریه کند ولی من دو پسر در جنگ بدر کشته شدم و اجازه گریه ندارم! مگر در جنگ بدر چند نفر از قریش کشته شدند؟ چیزی حدود ۳۰ نفر! در جنگ بدر قریش چه چیزی را از دست داده بود؟ تعدادی از نیروهایشان را! اما در سقوط امویان در شرق، امویان چقدر قربانی دادند؟ خیلی زیاد! چه چیزی را از دست دادند؟ یک امپراتوری را! آن جنایاتی که عباسیان در شرق در حق کشتگان امویان کردند قابل مقایسه نبود با کاری که مسلمانان در جنگ بدر با آنها کرده بودند، مسلمانان اسیر گرفتند، فدیہ گرفتند و آزاد کردند، همچنین هر اسیری که خواندن و نوشتن یاد میداد را آزاد میکردند، حتی برخی را بدون فدیہ آزاد کردند و خیلی رابطه انسانی ای برقرار کردند در حالی که عباسیان نسبت به امویان خیلی خصمانه و درنده خو برخورد کردند. **توحش عباسیان در ستیزش با امویان تبدیل شد به یک انبان بزرگ کینه در سینه امویانی که به غرب فرار کرده بودند و میخواستند انتقام خودشان را بگیرند. باید یک روزی انتقام می گرفتند و شرق را از نو فتح میکردند.**

#### ۴. میراث امپراتوری برای عباسیان و ظرفیت های نفوذ امویان در آن

امویان حاکمان یک امپراتوری بزرگ بودند که این امپراتوری یک دیوان سالاری عظیم داشت. فقط سیستم پست آنها را نگاه کنید که از اقیانوس اطلس را پوشش میداد تا سلسله جبال هیمالا! کلی آدم وجود داشت که به اصطلاح امروز بروکرات و دیوان سالار بودند و به ادبیات قدیم دبیر یا کاتب بوده و کارهای اداری انجام میدادند. عباسیان وقتی پیروز شدند که نمیتوانستند یک دیوان سالاری بیاورند! ناچار شدند از همان دیوان سالاری امویان استفاده کنند. میدانید که بروکراتها معمولاً محتاط میشوند. تا دیروز خلیفه اموی بوده، حالا خلیفه عباسی است. اما این بدان معنا است که امویانی که در غرب نشسته اند، یک دفتر بزرگ در مقابلشان قرار دارد از کسانی که روزی برای آنها کار میکردند و امروز برای عباسیان. این میتواند یک فرصت باشد برای پادشاه اموی. میتواند دست اندرکار یک طراحی، برنامه ریزی و نقشه کشی در داخل این امپراتوری بزرگ باشد، در حالی که عباسیان خیالشان راحت است به همان عیش و نوش خودشان و از دشمن خودشان غفلت میکنند.

#### ۵. قاره اروپا یک نام گذاری سیاسی است!

حالا امویان که رفته اند در غرب، باید چکار کنند تا یک روزی این انتقام را بگیرند؟ اصلاً غرب چه جور جایی است؟ غربی که عباسیان میدیدند و غربی که امویان آنرا لمس میکردند با غربی که امروز می شناسیم متفاوت است. اصلاً بعید میدانم که آن روز کسی اصطلاحی به نام قاره اروپا را میشناخت؛ این نامگذاری یک نامگذاری سیاسی است نه جغرافیایی. ما قاره آفریقا را از قاره آسیا تمییز میدهیم علنش هم این است که قاره آفریقا با قاره آسیا مرز خشکی اش در حد چندکیلومتر در کانال سوئز است که آنرا هم الان کانال کشیده اند. دور تا دور قاره آفریقا اقیانوس است و دور تا دور قاره آسیا هم اقیانوس است. جمعیتی که الان اروپا دارد از جمعیت کنونی شبه قاره هند کمتر است. زمینی که قاره اروپا دارد خیلی کوچکتر از صحرای سبیری است. پس هم جمعیتش کمتر است و هم جغرافیای کوچک تری دارد. چطور شده که این یک قاره شده است؟ این نامگذاری سیاسی است؛ میخواهد بگوید ما تافته جدا بافته ای هستیم و اروپا چیز دیگری است و تو که میدانم بیزانس هستی و روم شرقی بودی و ما اسمت را ترکیه گذاشته ایم چون مسلمان هستی نباید وارد اتحادیه اروپا بشوی. این تقسیم بندی جغرافیایی نیست، تقسیم بندی سیاسی است، مبنایش هم خصومت با اسلام است و گرنه سران ترکیه که نوکر خودشان هستند! غیر از این است؟ یک روز آتاتورک آمد امپراتوری عثمانی را از بین برد و اینها هم آمدند سوریه را نابود کردند. از کجا به سوریه حمله شد؟ این حمله به نفع کی بود؟ اما چون ترکیه مردم مسلمان دارد، نباید جزو اتحادیه اروپا باشد. (اشکالی ندارد) جزو ناتو باشد اما حق ندارد جزو



اتحادیه اروپا باشد. بنابراین من بعید میدانم آن تصویری که ما امروز از مردم اروپا داریم، در ذهن مردمی که آن روز در دنیا زندگی میکردند وجود داشته باشد.

در نشر و نوآوری نگاه  
نهادهای آینه

## ۶. اروپا در دوران سلطنت عباسیان

اروپا چگونه بود؟ از قرن سوم میلادی امپراتوری روم تمام اروپا را به عنوان حیات خلوت خودش داشت، به دریای مدیترانه دریای روم می گفتند و امپراتوری روم شرقی و غربی در دو سویه مدیترانه سرزمین داشت، مصر نیز برای مدتهای طولانی بخشی از امپراتوری روم بود. مرکز ثقل این امپراتوری بیزانس است، آنجایی که امروز به آن ترکیه گفته میشود، شبه جزیره آناتولی. قدرتهایی هم در اروپای مرکزی و غربی و خصوصاً فرانسه وجود داشته است، اما انگلیس در آن زمان نبوده است. در هزاره اول میلادی جزیره انگلیس به خودش دولت ندیده است؛ جایی که امروز مرکز قدرت جهانی است، در هزاره اول میلادی اصلاً به خودش دولت ندیده است؛ آنها مجموعه ای از قبایل جنگل نشین بودند. یک نظامی که امروز به آن فئودالیت گفته میشود داشتند که نظام رایجی هم بوده، متأسفانه طوری نظام فئودالیت میگویند که انگار خاص اروپا بوده، نه نظام رایجی بوده است. هرکسی که پول داشته باشد میتواند زمین بخرد و زمین هم با رعیت خرید می شود. اینها زمین میخریدند و به میزانی که برده داشتند و میشد برای آنها برنامه ریزی داشت، برای اداره همان رعیت و سرزمین تلاش میکردند. اما این آدمهایی که از شرق وارد اروپا شده بودند، طور دیگری فکر میکنند.

## ۷. امویان در ایبری به چه می اندیشیدند؟

وضعیت امویان در اروپا اینطور نبود که فقط می خواستند یک زمینی داشته باشند تا چهارتا از گاوهایشان علف بخورند و شیر و ماست بدهند و شب سرسفره بیاورند و بخورند. آنها به این می اندیشیدند که چگونه میتوان از اروپا مجدداً به شرق حمله کرد؟ راه دریایی ابتدا به ذهن عبدالرحمان الداخل رسید ولی بررسی کرد و دید از طریق دریا نمیشود حمله کرد و فقط از طریق خشکی ممکن است. حالا این آدمی که وارد اروپا شده دنبال چیست؟ اینکه یک روزی برگردد. راهش هم این است که از طریق خشکی بازگردد. این راه یک مقتضیاتی دارد.

## ۸. فتوحات را متوقف کنید

یک مقطع از تاریخ را اینجا جا گذاشتیم و باید دوبرتبه به آن بازگردیم؛ مربوط به زمان خود امویان است که هنوز در شرق سقوط نکردند. توجه کنید که بنی عباس کودتا نکردند تا ظرف ۲۴ ساعت حکومت عوض شود، بنی عباس بر امواج یک انقلاب حرکت کردند. از هنگامی که این حرکت بنی عباس آغاز شد تا زمانی که به نتیجه نهایی رسید که اسقاط امپراتوری اموی و دسترسی امپراتوری عباسی رقم خورد، چندین خلیفه اموی آمدند و رفتند. یعنی ناقوس خطر قبل از سقوط امویان برای امویان نواخته شد. یعنی تقریباً همان هنگامی که طارق بن زیاد وارد شبه جزیره ایبری شده با یک زمینه اجتماعی مساعد روبرو شده و میبیند کل آنجایی که امروز به آن اروپا میگوییم آماده فتح شدن است، پادشاه اموی در دمشق تنش میلرزد وقتی که اخبار خراسان را میشنود و احساس میکرد کل قدرتش در حال سقوط کردن است و از همان موقع باید به فکر روز مبادایی می افتاد که وقتی که دمشق را از دست دادیم کجا برویم؟ چکار کنیم؟ چه پناهگاهی در دنیا داریم؟ این است که به طارق بن زیاد دستور میدهند که پیشروی نکنید! اگر بنا باشد کل آنجایی که امروز اروپا است به قلمروی اسلامی ملحق شود، آن کسی که دمشق را میگیرد صاحب اینجا میشود و تنها پناهگاهی که داریم و میتوانیم به آنجا فرار کنیم و دوبرتبه استقراری پیدا کنیم از دستمان میرود. اما آیا خلیفه عبدالملک میتوانست این حرف را بزند؟ رسماً بگوید طارق بن زیاد من دارم سقوط میکنم، من احساس خطر میکنم، این موج انقلابی که آغاز شده طومار زندگی سیاسی ما را در هم خواهد نوردید، بنابراین تو دست نگهدار و بگذار این شبه جزیره به عنوان یک قلعه برای روز مبادا برای ما حفظ شود. میشد چنین حرفی بزند؟ طبیعی است که نمیشد چنین



حرفی زد. فرمانروا باید همیشه احساس اقتدار را به پیروان خودش القا کند. بگوید من هستم، این وضع درست میشود، مشکلی وجود ندارد. باید روحیه بدهد نه اینکه روحیه بگیرد. این است که به طارق بن زیاد دستور دادند جلو نرود. اما طارق بن زیاد چطور فکر میکرد؟ طارق آن طرف دنیاست و از خراسان بی خبر، او اینگونه فکر میکند که من اینجا هستم، خلیفه در دمشق است \_ دمشق آن روزها، تا یک خبر از آنجا بخواهد برسد یکسال دو سال طول کشیده است، اگر از طریق شبکه های فوری برید و پیکهایی که وجود داشته استفاده میشد نیز چند ماهی، چند هفته ای طول میکشیده تا یک پیک مستقیمی مسیری را طی کند. به هر حال طارق بن زیاد میگوید من اینجا هستم، خلیفه خبر ندارد، وضع مساعد است، همه آماده اند که ضمیمه دولت خلیفه شوند. توجه داشته باشید که طارق بن زیاد هم سرباز اسلام نیست ها! ما هستیم که دوست داریم بگویم دولت اسلامی آندلس. این دولت، دولت اموی آندلس است. اسم صحیحش این است. طارق بن زیاد هم سرباز این امپراتوری است و میگوید امپراتور خبر ندارد، من دارم قلمروی او را توسعه میدهم. این بود که دستور منع پیشروی را به موسی بن نصیر دادند.

سیستم اداری اینگونه بود که کل شمال آفریقا یک ایالت بود که به آن ایالت افریقیه میگفتند و آن موقع فرماندارش موسی بن نصیر بود و شبه جزیره ایبری تابع فرماندار افریقیه. اینبار دستور دادند گفتند خودت برو به شبه جزیره ایبری و این مرتیکه طارق را زندانی کن، دارد مسلمانان را به کشتن میدهد، نباید جلو برود، بس است! او با این فرمان وارد شبه جزیره ایبری شد، کنت یولیان آمد به استقبالش، همان کسی که نقش راهنمایی طارق بن زیاد را در شبه جزیره ایبری ایفا کرده بود. طارق را دستگیر و به زندان انداخت اما عرصه را که نگاه کرد دید حق با طارق است و خلیفه چون دور است نمیداند چه خبر است. در جلسه قبل گفتیم هنگامی که علیه عثمان شورش شده بود، معاویه لشکری فرستاد و گفت وارد مدینه نشوید و نگویید که ما نزدیکیم و معاویه دور است، من نزدیک هستم و شما دور هستید. اینجا موسی بن نصیر میدانست که خودش دور است، خلیفه نزدیک است؛ خلیفه چیزی را میبیند که او نمیبیند. فلذا طارق را آزاد کرد و به مناصب قبلی اش برگرداند و تصمیم به ادامه فتوحات گرفت. اگر ادامه میدادند، الان اروپا اروپای اسلامی بود و یک چیزی مثل همین آسیای غربی و آفریقای شمالی میشد. این بود که هردو را احضار کردند؛ هم طارق را و هم موسی بن نصیر را. موسی بن نصیر با انبوهی از ثروتی که در شبه جزیره ایبری به دست آورده بود و انبوهی از غلامان و کنیزانی که به غنیمت گرفته بود، به دمشق وارد شد و فکر کرد که خلیفه توجیه میشود و میفهمد که اگر آنجا مسلمانان در خطر بودند که این همه ثروت به دست نمی آمد. نمیدانست که قضیه چیست و اصلاً مشکل در شبه جزیره ایبری نیست، مشکل در آسیای غربی و در خراسان بزرگ است. مشکل از جای دیگری شروع شده و دنیای خلیفه با دنیای موسی بن نصیر فرق میکرد؛ موسی بن نصیر در دنیای خودش بود: کنت یولیان، فرانکها، رومنها و مسئله اش چیزهای دیگری بود و خلیفه هم در دنیای دیگری بود: نهضت موالی، عباسیان، علویان، سادات و درگیری های خاصی که خودش داشت. هر دو را زندانی کردند و اموالشان را مصادره کردند و از سرنوشت طارق بن زیاد خبر نداریم و موسی بن نصیر هم میدانیم که در اواخر عمرش به پی سی و بیچارگی مرد. نتیجه اش این بود که اروپا دیگر مسلمان نشود تا ضمیمه قلمرو عباسیان شود. اروپا باید مسیحی باشد اما چه نوع مسیحیتی؟ این هم یک مسئله است.

سرشت مسیحیت یک سرشت خاص است. به نوعی شبیه به شیعه نیز هست؛ آنها منتظر هستند، منتظر موعود مسیح، پیغمبر خاتم. حضرت مسیح دو کار کرد، یکی اینکه شریعت حضرت موسی را تأیید کرده و دوم اینکه زمینه سازی کرد برای ظهور آخرین پیغمبر خدا. بنابراین حضرت مسیح در رسالت خودش موفق بود و این که توانست برای ظهور پیغمبر زمینه سازی کند. هیچ فکر کردید که چرا از میان پادشاهانی که اطراف عربستان هستند تنها پادشاهی که نامه پیغمبر را پاره میکند، تنها پادشاهی است که مسیحی نیست؟ هیچ پادشاه مسیحی ای این جرعت و جسارت را نکرد. نجاشی پادشاه حبشه که میدانید چه نقشی ایفا کرد. امیر بحرین. حتی امپراتوری روم. حتی امیر مصر. این رابطه را نمیتوان مقایسه کرد با رابطه خسرو پرویزی که نامه را پاره کرد و گفت دستور میدهم دست نشاندگان های من او را دستگیر کنند. چرا آنها این کار را نکردند؟ چون مسیحی بودند. **مسیحیت یعنی چه؟ یعنی انتظار ظهور پیغمبر آخرالزمان تبدیل به یک درخواست اجتماعی شده و نمیشود با کسی که میتواند احتمالاً مصداق آن وعده باشد به راحتی برخورد کرد.** این است که در آن جنگی که اتفاق افتاد و جعفر در آن جنگ به شهادت رسید، سپاه مسلمانان ۵\_۶ هزار نفر بودند ولی سپاه روم ۱۰۰\_۲۰۰ هزار نفر بودند و میتوانستند وارد قلمروی حضرت رسول شوند و همه چیز را طور دیگری کنند ولی نشدند. وقتی مسلمانان عقب نشینی کردند آنها هم رها کردند. یعنی رفتار مسیحیان اصلاً شباهت ندارد به رفتار خسرو پروزی. این یعنی حضرت عیسی در رسالت خودش موفق بود که پیرامون شبه جزیره عربستان را برای ظهور آخرین پیغمبر خدا آماده کرد. همین انتظار در اروپا هم هست. یعنی مسیحیتی که مسیحیت است نمیتواند در مقابل کسی که ممکن است مصداق وعده مسیح باشد شمشیر را از رو ببندد. مسیحیت واقعی این است. **باید فکر کنید که چطور شده است امروز یک مسیحیتی وجود دارد که صلیب به گردن دارد ولی سرشت آن سفیانی است و قرآن آتش میزند! در تاریخ هیچ حادثه ای بدون زمینه به وجود نمی آید.** در تاریخ هیچ حادثه ای بدون دلیل هم به وجود نمی آید. اگر ما رابطه ای نمیبینیم، به این معنا نیست که رابطه ای نیست، به این معناست که ما رابطه ای نمیبینیم فقط همین نه بیشتر. **خب امویان پس از سقوطشان در شرق وارد شبه جزیره ایبری شدند و حالا فهمیدند که یک؛ همه تخم مرغ های خود را نمی توان در سبد اسلام گذاشت. دو؛ در اینجایی که اروپای جنوب غربی است بالاخره عالم مسیحیت است. یک مغازه دو نیش است که یک طرفش از طریق تنگه جبل الطارق با دنیای اسلام در تماس نزدیک بود و طرف دیگرش از سلسله جبال پیرنه با دنیای مسیحیت. اینها یک نظام دوقطبی مسلمان\_مسیحی در شبه جزیره ایبری درست کردند که نه مسلمان آن مسلمان بود و نه مسیحی آن مسیحی. هم دنیای اسلام و هم دنیای مسیحیت چوب این نادانی را خورد که این پدیده را درست و به موقع تجزیه و تحلیل نکرد. حتی امروز هم میبینیم که کتاب مینویسند به نام دولت اسلامی آندلس، چه دولت اسلامی ای؟ چه ربطی به اسلام دارد؟ حداقل بگوئید دولت کسانی که خودشان را مسلمان اعلام کردند. بیشتر از این است؟ وقتی که رفتند آنجا هنوز دستشان به خون اهل بیت آلوده بود. اگر اینها میتوانستند، در جنگ احد، بدر یا خندق پیغمبر را کشته بودند. بعد از پیغمبر هم دستشان را آلوده کردند به خون اهل بیت پیغمبر. نه دولت اسلامی نبودند.**

## ۱۰. کین آفرینی در دل مسیحیان علیه مسلمانان

پس یک نظام دوقطبی ایجاد کردند و اینکه میبینید بعدا میتوانند یک نظام دوقطبی ایجاد کنند که یک قطبش شعار عدالت مارکسیستی را بدهد و قطب دیگرش هم شعار آزادی لیبرالیستی را، که نه مارکسیسم عدالت بود و نه لیبرالیسم آزادی، اینها تصادفی به وجود نمی آید. یک تجربیات تاریخی به تدریج انسان را می رساند به یک افق های جدید و دستاوردهای تازه.

این نظام دوقطبی که امویان ساختند یک قطبش به اصطلاح اسلامی بود و پایتختش رسماً در دست بنی امیه بود و قطب دیگرش مسیحی. در قطب مسیحی آن هم ریسک نکردند که فقط یک ایالت باشد بلکه چندین ایالت کوچک درست کردند مثل کاستیل، آراگون، لیون، کانتریبیا. اولین ایالت کوچکی هم که درست شد به وسیله یک شورشی به نام پلاگیوس درست شد. دقیقاً در زمانی که موسی بن نصیر و طارق بن زیاد میخواستند قلعه این شورشی را تصرف کنند، اظهار شدند به دمشق. یک چیزی شبیه به قلعه الموت، اما نه در سلسله جبال البرز



بلکه در سلسله جبال پیرنه. این قطب مسیحی که درست شد، در ستاد متحد امویان بود، در صف دشمن مسلمانان! اما چگونه؟ اینکه میگویم در ستاد متحد امویان بود تحلیل نیست که بگوییم به این نتیجه رسیدیم و با کنار هم گذاشتن قطعات تاریخ این استنباط را کردیم خیر، ارجاع میدهم شما عزیزان را به کتاب محمد عبدالله عنان که عربی است و از منابع عربی و لاتین اطلاع کاملی داشته و استفاده کرده و اسم اصلی کتاب هم باید دولت اموی آندلس باشد ولی باز ما روی آن علاقه ای که داریم نسبت بدهیم به اسلام، در ترجمه شده دولت اسلامی آندلس. اینکه دولت اموی را به اسلام نسبت بدهیم، تهمت به اسلام است نه افتخار به اسلام. البته مترجم بسیار دانشمند و فکور است ولی در این نامگذاری با ایشان اختلاف نظر دارم و الا شخصیت ایشان بالاتر از آن است که من به ایشان انتقاد کنم. محمد عبدالله عنان مشخصات این ایالت های نوظهور را توضیح داده است؛ اینها رابطه خونی باهم دارند. مثلا خلیفه مسلمین نوه آن پادشاه مسیحی است یا پادشاه مسیحی نوه خلیفه مسلمین است. یعنی باهم آمیزش دارند. هر وقت که فرانکها حمله میکنند به این ایالت های نوظهور، امویان یعنی قرطبه کنار این ایالتها قرار میگیرد و با فرانکها میجنگد. البته آدمهای جنگاوری بودند و تمهیدات نظامی خوبی هم داشتند. اما موقعی که فرانکها سر جای خودشان نشستند و جرأت حمله به ایالتها را ندارند، اینها حمله میکنند به آن ایالتها در صف و نه در ستاد. مسیحی کشی! چه فوایدی در مسیحی کشی در آن زمان وجود داشت؟ خب بالاخره جامعه ای که وجود داشت، جامعه میکس بود. این جامعه میکس احتیاج به تساهل داشت. برای چی باید مسیحیان قربانی شوند؟ آن هم قربانی شدنی! شبیه جنایاتی که داعش در سوریه و عراق امروز انجام داد، آن روز در شبه جزیره ایبری رخ داد. مثلا حمله میکردند به یک ایالت مسیحی، مردم را میکشند، اسرا را ناچار میکردند که به دست خودشان کلیساهای خودشان را تخریب کنند، خاک کلیساها را به توپره بکشند، توپره را روی دوششان بگذارند، سیصد چهارصد کیلومتر حرکت کنند از شمال بیابند به قرطبه \_گردبای امروز\_ با همان خاک مسجد بسازند! ببینید، چرا پیاده زیارت رفتن ارزش دارد؟ راهپیمایی اربعین که شد از نجف راه می افتید و هر قدم که بر میدارید میگویید حسین، هر قدم که بر میدارید میگویید زینب و میگویید دارم میروم به سمت بارگاه عباس. هشتاد کیلومتر است، میشود هشت هزار قدم، هشت هزار بار گفتید حسین. بعضی وقتها به زبان و بعضی وقتها ناخودآگاه. حالا این اسیر مسیحی مثلا از لیون حرکت کرده، جنوب فرانسه امروز تا بیاید برسد به قرطبه \_گردبای امروز\_، نه هشتاد کیلومتر بلکه چندصد کیلومتر است و در طول این مسیر همواره میگوید مرا مجبور کردن کلیسای خودم را تخریب کنم، برادرانم را کشتن، خواهرانم را به اسارت گرفتند، مادرانم را به خاک سیاه نشانند، حالا این خاک را باید به قرطبه ببرم، با این خاک مسجد بسازم! خدا ریشه شان را بکند! خدا نابودشان کند! خدا هر چه بلا هست به سر اینها بیاورد! و این امیر و پادشاه اموی به این کینه احتیاج دارد. این همان کینه ای است که ابوسفیان بعد از جنگ بدر به آن احتیاج داشت تا جنگ احد را سر و سامان دهد. فقط که اینکار را نکردند؛ اسرای مسیحی را سرمیبریدند، با سرشان مناره میساختند و بالای مناره اذان میگفتند «الله اکبر اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله»، همان کاری که امروز در این سالهای جدید کردند، روی دیوار نوشته است اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله، یک ردیف قربانی را گذاشته، پشت سرشان یک ردیف قاتل، دانه دانه میکشد و فیلمش را در اینترنت پخش میکند. باز کار به همینجا خاتمه پیدا نکرد، بالاخره خانواده های میکسی وجود داشتند و الان هم در بعضی شهرهای ما خانواده های ما میکس وجود دارند به این معنا که مثلا مادر شافعی است و پدر شیعه و بچه ها هم برخی میگویند شیعه هستیم و برخی میگویند شافعی هستیم و سر سفره باهم مینشینند و غذا میخورند و زندگی میکنند و مشکلی ندارند. آنجا هم همینطور بود، مثلا مرد مسلمان بود و زن مسیحی. ببینید دختر زیبای پاکدامن در چشم انسان مسیحی، تمثیلی از حضرت مریم است، حالا طبق آنچه در تاریخ آمده است یکی از این دختران ماریا و دیگری فلورا بوده است و تصاویر نقاشی شده اینها هست، ماریا و فلورا را متهم کردن به توهین کردن به پیغمبر اسلام و سر هر دو را بریدند، در رودخانه انداختند، یک بدن را با دوسر از آب گرفتند، فرستادند به یکی از این ایالتها که فکر میکنم کانتابریا باشد و آنجا زیارتگاه ساختند. حالا حساب کنید هر انسان مسیحی ای که به زیارت قبر ماریا و فلورا میرود چه احساس نسبت به مسلمانان دارد؟ چگونه فکر میکند و چه در ذهن او میگذرد؟ آیا این مسلمانان اعتقادی به انسانیت دارند؟ این دختر شانزده، هفده، هجده ساله چه گناهی کرده بود؟ در حالی که اصلا سبّ النبی هم ثابت نشد و حقیقتا امکان هم نداشت چنین اتفاقی بیفتد چون در کنار هم زندگی میکردند و برای یک خانواده میکس بوده و یا پدرش یا مادرش مسلمان بودند. از این نوع جنایات زیاد که به منظور کین آفرینی میان مسلمانان و مسیحیان انجام میشد، بسیار بود.